

گزارش رویدادهای عمومی و مسابقه‌های ورزشی در رادیو

● اندرو کرایسل
ترجمه معصومه عصام

مؤثرترین ابزار این کار، همان پخش گزارش و به عبارت دیگر پخش گفتاری تصویری از یک رویداد است. به این ترتیب می‌بینیم که گزارش‌های زنده و مستقیم حتی بیشتر از برنامه‌های اخبار، اسنادی و واقعی‌اند، زیرا هم در لحظه وقوع، گزارش می‌شوند و هم از قبل طراحی نشده‌اند و برخلاف خبر، کسی متن آن را ننوشته است. رویداد همزمان با پخش، در صحنه جریان دارد و حتی آن فاصله اتاق خبر یا استودیو تا قبل از پخش را طی نکرده است. پخش زنده در تلویزیون نیز به اندازه رادیو اهمیت دارد، اما تفاوت‌هایی که در این دو رسانه هست، نشان می‌دهد که پخش مستقیم رادیویی معمولاً به لحاظ ماهیتی و از نظر تأثیر، همیشه با تلویزیون متفاوت است. این تنها به دلیل استعداد و توانایی‌های ویژه گزارشگرهای معروف رادیویی؛ نظیر: «سنگر» و یا «ریچارد دیمبلی» نیست که آنها را بیشتر از گزارشگرهای تلویزیون در خاطره‌ها ماندنی می‌کند، بلکه این تفاوت در اختلاف «کارکردی» بین این دو رسانه است. در تلویزیون، دنیای خارج و واقعی استادیوم ورزشی به صورت یک تصویر یا آی‌کون (نماد تصویری) وجود دارد و می‌توان آن را بر صفحه تلویزیون

پخش خارج از استودیو یعنی تهیه گزارش‌های زنده و مستقیم از رویدادهایی که در خارج از استودیو اتفاق می‌افتد. این برنامه چه در رادیو و چه در تلویزیون هم از طرف مخاطبان و هم از طرف دست‌اندرکاران این رسانه‌ها مورد استقبال فراوان قرار گرفته است. اما چرا؟ گزارش‌های مستقیم و زنده، خود دلیل و سندی محکم و ضروری بر این مدعاست که پیام‌های رسانه‌ای را می‌توان از همان محل اصلی رویدادها و نه فقط از فضای تاریک و زهدان استودیو پخش کرد. در واقع باید اذعان کرد که رادیو و تلویزیون در عین حال که در خدمت جامعه‌اند، مواد خام کار خود را نیز از جامعه می‌گیرند. شاید بعضی‌ها این تصور را داشته باشند که رادیو باید پخش خارج از استودیو را به تلویزیون بسپارد، زیرا تلویزیون بهتر می‌تواند از عهده این کار برمی‌آید، اما اگر دقیق‌تر بررسی کنیم، می‌بینیم، رادیو به این دلیل که رمزها و کدهای محدودتر و کم‌تری دارد، این نکته را که بایستی پیوستگی و ارتباط خود را با دنیای واقعی حفظ کند، بیشتر از تلویزیون درک کرده است. از این رو سال‌های مدیدی است که به پخش برنامه‌های خارج از استودیو پرداخته است.

«قبل از پیوستن به جرگه رادیو بی‌بی‌سی، از میان برنامه‌های رادیو، فقط به کنسرت‌ها و مسابقه‌های ورزشی گوش می‌کردم. از شنیدن گزارش مسابقه‌های ورزشی لذت خاصی می‌بردم که با لذت دیدن آن بازی برابری می‌کرد و همین، نشان‌دهنده امکاناتی است که رادیو در اختیار دارد.»
لوییس مک نیس از مقدمه «برج تاریک»

درحالی که تقریباً تمام توجه مخاطب را به خود جلب کرده است، مشاهده کرد؛ البته گزارشگر هم هست، اما در پشت صحنه. نقش او یک نقش فرعی و ثانویه است، زیرا کلمات او در واقع، شاخ و برگ دادن و شرح جزئیاتی است که ما خودمان آن را می بینیم. در رادیو این دنیای خارج به صورت یک شاخصه وجود دارد (البته اگر اصلاً وجود داشته باشد). میکروفن های قوی در جاهای مختلف به طور ثابت نصب شده تا سروصدا و واکنش های مردم را ضبط کند که اغلب هم خوب شنیده نمی شود و در بهترین حالت مجموعه ای از صداهای پراکنده؛ نظیر، تشویق کردن ها، صدای شوت و ضربه توپ است. گزارشگر و مفسر ورزشی می باید از ورای آنها برای ما تصویر خلق کند و به این ترتیب می بینیم که نقش او اصلی است. در واقع او، در استادیوم، به جای چشم و گوش ماعمل می کند و درحالی که همه مفسران و گزارشگران ورزشی خوب و حرفه ای رادیو کاملاً از ارزش مکث و سکوت در لابه لای برنامه باخبر هستند، ولی نسبت به گزارشگران تلویزیون باید خیلی بیشتر و بهتر حرف بزنند. سرعت و نحوه گزارش یک گزارشگر رادیویی، منعکس کننده فضای حاکم بر بازی است و زبان و کلام او نیز باید نسبت به گزارشگر تلویزیون، روشن تر و فصیح تر باشد و مطالب مختلفی را از پیش خود بگوید. کار او نه تنها توصیف عینی صحنه های مسابقه است، بلکه با استفاده از چیزهای مختلف می کوشد تا دیگران را در آن شرکت دهد. توصیف فضای ورزشگاه، بوی چمنی که تازه زده شده است، وضعیت آب و هوا، جوانسانی ورزشگاه، زمینه های تاریخی و دیگر مسائلی که در پشت پرده این رویداد ورزشی قرار دارد، همه و همه به یاد شنونده می آورند که چیزهایی بیشتر از آن چه که خود او با چشم هایش می توانست ببیند، در استادیوم جریان دارد.

قبل از هرچیز باید گفت که لغت گزارش کردن مسابقه ورزشی مدت هاست به تفسیر یا گزارش و تفسیر ورزشی تبدیل

شده است، زیرا لغت «تفسیر» نوعی ذهنیت در خود دارد که به معنی بیان عقیده و نظر است، در حالی که «گزارش» بیشتر عینی است و به این معنی است که گزارشگر فقط به توصیف آنچه در زمین می گذرد، می پردازد. این نکته ها و کارکردها را به راحتی می توان در پخش گزارش های زنده و مستقیم رادیویی از ورزشگاه ها، تشخیص

پخش زنده در تلویزیون نیز به اندازه رادیو اهمیت دارد، اما تفاوت هایی که در این دو رسانه هست، نشان می دهد که پخش مستقیم رادیویی معمولاً به لحاظ ماهیتی و از نظر تأثیر، همیشه با تلویزیون متفاوت است.

داد؛ به این صورت که گزارشگر به تناوب، توصیف صحنه زمین و مسابقه را قطع می کند و از یک مفسر حرفه ای ورزشی می خواهد که در کنار او باشد و نظرش را پخش دهد. نظیر همین کار در تلویزیون هم صورت می گیرد، با این تفاوت که چون آنچه که بر صفحه تلویزیون نشان داده می شود، خودش به اندازه کافی گویای مطلب است، لذا این کارکردهای تفسیری کمتر تشخیص داده می شود و گزارشگر نمی تواند به طور متناوب از تفسیر (به اندازه رادیو) استفاده کند. اما در مورد انتقال حس کامل این مسابقه به مخاطبان (که هم مورد نظر رادیو و هم تلویزیون است)، کار گزارشگران رادیو سخت تر است، چون آنها باید تصویر و صحنه را چنان زنده گزارش کنند که تاحدی شبیه تلویزیون باشد، اما هرچقدر هم که یک گزارشگر رادیویی صحنه ها را خیلی خوب و زنده برای

شنوندگان گزارش کند، این گزارش هیچ گاه تصویری و آیکنیک (نماد تصویری) نخواهد بود، بلکه توصیفی نمادین و سمبلیک است که با مواد و مصالح سخت کلمات خلق شده است.

با وجود این نارسایی و نقص آشکار رادیو، گزارشگران ورزشی رادیو همیشه از محبوبیتی خاص برخوردار بوده اند، زیرا احساس و تأثیری را که در میان طرفداران و علاقه مندان رادیویی ورزش به وجود می آورند، اغلب زنده تر از تأثیر و احساسی است که از تماشای مسابقه از تلویزیون عاید بینندگان آن می شود. به این ترتیب تعجیبی ندارد که این نوع گزارش های رادیویی هنوز هم در عصر تلویزیون شهرت و محبوبیت خود را حفظ کرده است.

در طول تاریخ رادیو بی بی سی، دو گزارشگر بسیار خوب وجود داشتند که یکی از آنها ریچارد دیمبلی در مناسبت های خاص بود و دیگری «جان آرلوت» در زمینه بازی کریکت و بسیاری از مردم ترجیح می دادند که مسابقه های کریکت را (به دلیل اجرای بسیار قوی جان آرلوت) از رادیو گوش کنند تا که آن را از تلویزیون ببینند. یکی از دلایل احتمالی آن، این است که برخلاف دیدن مسابقه از طریق تلویزیون و یا نشستن روی نیمکت های ورزشگاه، گوش دادن به جریان مسابقه از رادیو، این امکان را برای فرد فراهم می کند که همزمان با تعقیب مسابقه، هر کاری را که راحت است، انجام دهد. هنوز هم بعضی از کسانی که می توانند مسابقه را از تلویزیون تماشا کنند و وقت آن را هم دارند، ترجیح می دهند که به گزارش رادیویی آن گوش بدهند و تنها دلیلش این است که این دسته از مردم، شنیدن کلمات (یعنی علائم و نشانه هایی که مستقیماً شبیه به آن چه که برایشان وضع شده، نیستند) را به دیدن تصاویر ترجیح می دهند. به طور خلاصه این دسته از شنوندگان ترجیح می دهند به جای دیدن بازی از تلویزیون، خودشان بازی کریکت را به طور ذهنی در خیالشان بسازند و تصویر کنند.

در اینجا گزارش تفسیری از یک بازی

کریکت را که در سال ۱۹۶۳ برگزار شده چگونگی یک مفسر و گزارشگر رادیویی خوب، کامل و درست گزارش کند. است، برایتان نقل می‌کنم که نشان می‌دهد، تلاش می‌کند تا آن‌جا که در توان دارد،

بازی تیم کریکت انگلستان در مقابل وست ایندیز گزارشگر: جان آرلوت

«انگلستان فقط چهل و سه امتیاز لازم دارد تا در پنجاه و پنج دقیقه وقت باقی مانده، بازی را ببرد. ... و «هال» ... آن رگبار کوتاه، قسمت خارجی را خیس کرده و برای اولین بار یک بازیکن کریکت به خاکاره‌های روی زمین متوسل می‌شود؛ دستش را خشک می‌کند. هال، به طرف انتهای رختکن می‌پیچد، بعد بالا می‌آید. می‌دود، عالی، درست مثل یک ببر، می‌جهد... و بعد توپ را به طرف «تیموس» پرتاب می‌کند. تیموس جاخالی می‌دهد. توپ به لبه راکت می‌خورد. تیموس امتیاز می‌گیرد (صدای تشویق). البته توپ حتی تا یک سوم مسافتی هم که دو بازیکن دویده بودند، جلو نرفته بود. حساب امتیاز انگلستان ۱۹۲ به پنج می‌شود. حالا همه از ترس، نفس را در سینه حبس کرده‌اند تا مبادا اوضاع برگردد. بازیکن‌ها باید از الان روی «هرقریه»، با دقت فکر کنند و تصمیم بگیرند. «کلوز» در میانه میدان، توپ را به طرف هال پرتاب می‌کند، هال جلو می‌آید و با ضربه راکت، توپ را مستقیماً به وسط زمین به طرف «وورل» برمی‌گرداند. هال به عقب برمی‌گردد. کلوز دوباره توپ را می‌اندازد. در فاصله‌ای دور، باد سختی در میان برگ درخت‌ها درهم پیچیده است، اما همین باد به هال کمک می‌کند تا ضربه سخت‌تر و محکم‌تری را به طرف کلوز حواله کند. باد، کاملاً او را در خود می‌پیچد و مانند ردایی او را می‌پوشاند. درخت‌ها در برابر شدت باد، سر خم کرده‌اند. روشنایی روز کم‌تر شده و هال مجدداً بالا می‌آید، از سد «آمپایرفیلیپس» می‌گذرد و توپ را به طرف کلوز پرتاب می‌کند. کلوز آن را قلاب می‌کند (تشویق تماشاچیان). کلوز ۵۰ است. تماشاچی‌ها فقط از این متأسف هستند که چرا نمی‌توانند ده‌ها بار بیشتر از این، داد و فریاد و تشویق کنند. یک بازی خوب و قابل توجه و کاملاً هشیارانه و جسورانه با تکنیک بالا، همراه با قضاوتی درست. کلوز برای اولین بار ۵۰ امتیاز در این دور گرفت. رکورد قبلی او ۴۲ بود که در برابر باشگاه وست ایندیز در سال ۱۹۷۵ در بیرمنگهام بازی کرده بود. و حالا دوباره این حال است که از انتهای رختکن به طرف زمین می‌آید. توپ را به طرف کلوز پرتاب می‌کند، کلوز... آه، سعی می‌کند که آن را خارج از نرده‌های کنار زمین بگیرد. چه لحظه وحشتناکی! یک بازیکن اینقدر بی‌قرار و ول بخورد و توپ هم از دست برود. هال دوباره توپ را به طرف کلوز پرتاب می‌کند؛ کلوز سعی می‌کند آن را برگرداند، توپ، محکم به پایش می‌خورد، دوباره چرخ می‌زند و کمی لنگ‌لنگان راه می‌رود، با نوعی اکراه و بی میلی پایش را می‌مالد. بازیکن سرسختی است. پایش ضربه دیده. من گمان می‌کنم حداقل بیشتر از دو دوچین از این ضربه‌ها به او خورده است. قاطعانه از ادامه مالیدن پا ابا می‌کند. البته یک بار هم در یکی از بازی‌ها

ساعدهش صدمه دیده بود. فکر می‌کنم این اولین بار در این دور از مسابقات است که برایان کلوز، این طوری توپ را به اوت فرستاده. واکنش تماشاچیان، وحشتناک است. هال به زمین می‌آید، توپ را به طرف کلوز پرتاب می‌کند، کلوز توپ را قلاب می‌کند و می‌گیرد. باز پایش سر می‌خورد، البته نه همان پای ضربه دیده! «بوچر» به خوبی از عهده توپ برمی‌آید، امتیاز می‌گیرد (تشویق تماشاچیان). یک چرخش زیبا، به سرعت می‌دود، توپ را می‌گیرد و برمی‌گردد. بازی ۱۹۷ به پنج است. تیموس ۱۱، کلوز ۵۲. انگلستان ۳۷ امتیاز لازم دارد که برنده شود. هنوز پنجاه و دو دقیقه به پایان بازی وقت داریم. کلوز کاملاً وضعیت را تشخیص می‌دهد. با تمام دردی که در پایش حس می‌کند، برای اولین بار در این دوره از بازی‌ها، او و توپ کاملاً به هم چسبیده‌اند. در نیمه اول بازی، او یکی دو تاضربه خیلی سخت را نتوانست بگیرد، اما حالا بعد از کمی استراحت، در آغاز نیمه دوم چند توپ خیلی محکم را به خوبی مهار کرده است. «گیبیس» توی زمین با راکت به توپ می‌زند و آن را به طرف کلوز پرتاب می‌کند. کلوز کمی جلوتر از توپ حرکت می‌کند، اما بالاخره موفق می‌شود. صدای آهی را که از نهاد تماشاگران برآمده می‌توان شنید؛ درست مثل صدای نایر دوچرخه‌ای که پنجر شده. هر وقت که بازی، خطرناک می‌شود، بازیکنان و تماشاچی‌ها درست مثل این‌که بندبازی می‌کنند، مضطرب و نگران می‌شوند. گیبیس سعی می‌کند تا یک توپ چرخشی به طرف کلوز پرتاب کند. کلوز درست لحظه آخر موفق می‌شود توپ را بزند، حتی گیبیس برای او دست می‌زند. «سابرن» هم تشویق می‌کند. هوا خوب است و اصلاً گرم نیست، اما معلوم نیست این چند نفر بازیکن وسط زمین برای چه اخم کرده‌اند، انگار جلوی نور آفتاب ایستاده‌اند. گیبیس دوباره توپ را به طرف کلوز پرتاب می‌کند. ضربه کوتاه است، اما کلوز به جلو خم می‌شود، توپ را از آفساید شدن نجات می‌دهد. بازی کمی کند است. بازیکن‌ها زیاد ریسک نمی‌کنند. هشت مرد، یک امتیاز. گیبیس توپ را به طرف کلوز پرتاب می‌کند. کلوز با راکت آن را محکم می‌زند. صدای غریو تماشاچیان بلند می‌شود. تماشاچی‌ها تشویق می‌کنند. ۴ امتیاز! اما هنوز راه دور و درازی در پیش داریم. انگلستان سی و سه امتیاز دیگر می‌خواهد. گیبیس توپ را به طرف کلوز پرتاب می‌کند، کلوز آن را از آفساید می‌گیرد. ۲۰۱ به پنج. کلوز ۵۶، تیموس یازده. و حالا من از این‌جا، آن برج عجیب و غریب سبک گروتسک را از آن دورها می‌بینم. مثل دسته بلند یک مشعل، که به جای آتش، خورشید در آن جای گرفته. محوطه پر از تالو نور و رنگ شده، گیبیس توپ را پرتاب می‌کند، کلوز با راکت ضربه خیلی خوبی به توپ می‌زند. امتیاز کلوز سرانجام به ۵۷ می‌رسد. همه طرفداران تیم انگلستان عاشق او و همه وست ایندیزها هم تشنه به خون او.»



به کار نمی برد، درست همان موقعی است که او دارد تلویحا به شنونده می گوید: «وقایع و اتفاق های مهمی در زمین مسابقه جریان دارد» و با این عبارات در واقع برای شنونده معین می کند که به کدام قسمت مسابقه توجه بیشتری یا کمتری داشته باشد. شنونده هم تظاهر می کند که حضور ندارد و به حرف ها و کلمه های

جان آرلوت فقط به عنوان سمبل و نماد صحنه های گزارش، گوش می دهد. به این ترتیب، نبودن شباهت و همانندی بین کلمه ها و اشیاء و چیزهایی که دال بر آن هستند، این معنی را می دهد که هر چقدر هم که حوادث و رویدادهایی که گزارشگر توصیف می کند، عینی و واقعی باشد، اما در عمل، این رویدادها بایستی در ذهن شنونده خلق شود. در این میان حتی

کاملا مرتبط است: «هال به زمین می آید، توپ را به طرف کلوز پرتاب می کند و نظایر آن». مطالبی که ما از گزارش رادیویی او نقل کردیم، شامل توصیف لحظه به لحظه او از ضربه زدن به توپ، چرخش آن و تعداد امتیازاتی است که تیم انگلستان برای برنده شدن لازم دارد. شرح نبرد تن به تن جسمی و روحی بین دو بازیکن اصلی و معروف دو تیم (یعنی هال و کلوز)، بیان فضای پراز

تفسیرها و گزارش های ورزشی رادیو، یک نوع رابطه پیچیده و عمیق بین گزارشگر و شنونده ایجاد می کند که می توان آن را در سطوح مختلف بررسی کرد و عملکرد آن را دید. از یک طرف ما با گزارشگری به نام جان آرلوت واقعی و همچنین یک شنونده واقعی روبه رو هستیم که هیچ کدام از آنها همدیگر را (به آن اندازه ای که دو نفر در شرایط ارتباطی معمولی با یکدیگر آشنا هستند) نمی شناسند. هیچ کدام از آنها یکدیگر را نمی بینند و از نظر فاصله فیزیکی هم جدا از هم هستند، اما وجود هردوی آنها نیاز است تا شرط لازم برای ارتباط برقرار شود.

از طرف دیگر این طور پنداشته می شود که گزارشگر رادیو و شنونده رادیویی (به ترتیب اولی به عنوان گوینده و دومی به عنوان گوش دهنده) نقش کوچکی دارند، اما چنین نیست. گزارشگر رادیو ظاهرا فقط واقعیت رویداد را گزارش می دهد و سعی می کند خود را تا آنجا که ممکن است، کنار بکشد و بازی را توصیف کند و در واقع وظیفه اصلی او بیشتر توصیف بازی است تا توجه به شنونده. به عبارت دیگر او ظاهرا فقط به آن چه که در زمین مسابقه می گذرد، علاقه مند است، اما در واقع فقط تظاهر می کند که حضور ندارد؛ نظیر گزارشگران و گردآورندگان خبر که خود را در پشت گزارش های خبری، پنهان و سعی می کنند خود را نشان ندهند. زبانی که جان آرلوت برای توصیف صحنه مسابقه به کار می برد، اسنادی و ارجاعی است و بادنیای عینی و ملموس واقعی و بازی در حال جریان،

گزارشگران ورزشی رادیو همیشه از محبوبیتی خاص برخوردار بوده اند؛ زیرا احساس و تأثیری را که در میان طرفداران و علاقه مندان رادیویی ورزش به وجود می آورند، اغلب زنده تر از تأثیر و احساسی است که از تماشای مسابقه از تلویزیون عاید بینندگان آن می شود.

شاید چیزی که تصور کرده، با آن واقعیت فرق کند و متفاوت باشد و به این اعتبار می توان آنها را «تخیلی» دانست. «بلک» یکی از تاریخچه نویسان معروف رادیو و تلویزیون گفته است: «من بعد از شنیدن یک برنامه رادیویی درباره منطقه ای به نام «راشمورآرنا» به آن جا رفتم، ولی متوجه شدم که چقدر محیط و فضای آن جا در مقابل آن چه که من از شنیدن برنامه رادیویی، راجع به این ناحیه تصور کرده بودم، کوچک و حقیر به نظر می آمد.» این حرف بلک، مرا به یاد همان نگرانی

تنش و هیجان زمین بازی، و شرایط جوی آن روز است. آن چه که به گزارش او فضای عینی تر و ملموس تری می بخشد، صدای تشویق ها و کف زدن های متناوب تماشاگران و جمله ها و عبارات های ناتمام خود جان آرلوت است. جمله هایی که از نظر دستوری گاه ممکن است اشتباه باشند، ولی نشان می دهد که وقایع داخل زمین، در آن لحظه ها او را در چنبره خود گرفته و بر او فشار می آورد. او ظاهرا به شنونده توجه ندارد، اما زمانی که گزارشگر کلمه ها و جمله های صحیح دستوری برای شنونده

گزارشگر و مفسر ورزشی در رادیو می‌باید از ورای آنها برای ما تصویر خلق کند و به این ترتیب می‌بینیم که نقش او، اصلی است. در واقع او در استادیوم، به جای چشم و گوش ما عمل می‌کند.



واقع کلماتی است که مؤثرتر از وزیدن باد و یا تکان خوردن برگ‌ها عمل می‌کند و از باد طوری حرف می‌زند که گویی این قدرت را دارد که به حال کمک کند تا بتواند توپ محکم‌تری به طرف کلوز بفرستد و انگار تأثیر سرنوشت‌سازی روی مسابقه دارد.

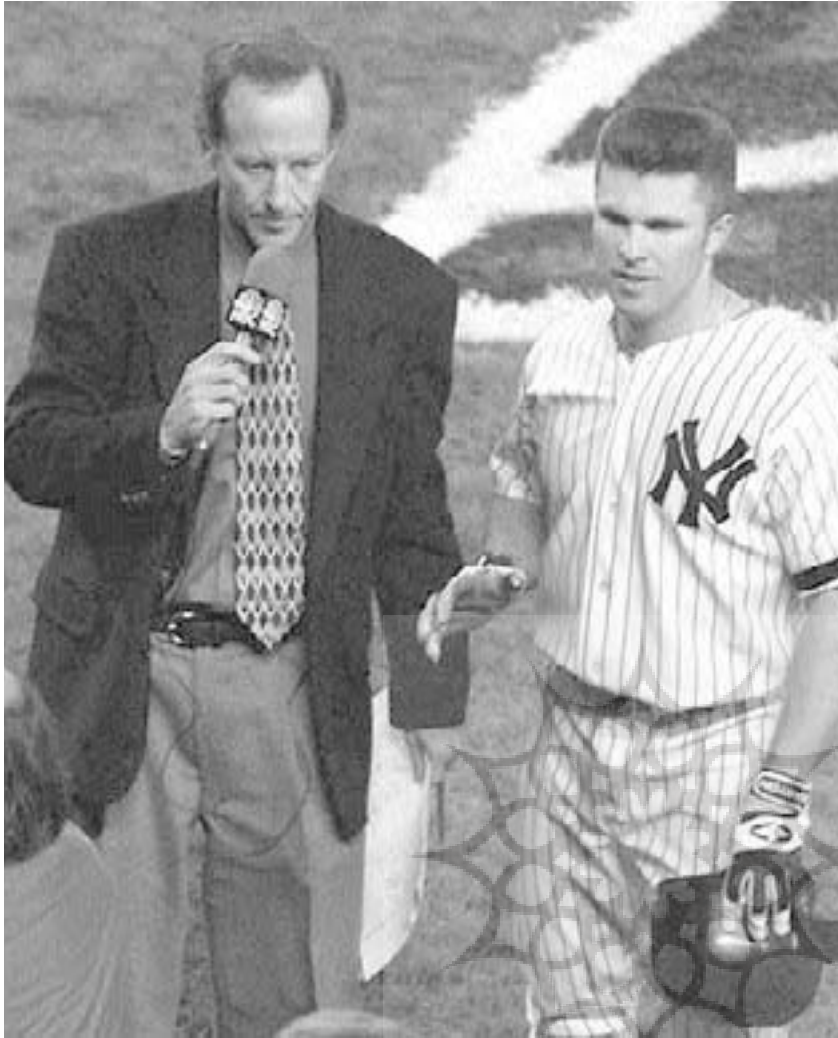
در جای دیگر، آرلوت بازیکنان و تماشاگران را طوری توصیف می‌کند که گویی در حال بندبازی‌اند. تصویری گذرا، اما بسیار قوی که رسانه غیرشخصی و تصویری مانند تلویزیون به ندرت می‌تواند از آن تقلید کند. یا در جایی که گیس، روبه‌روی کلوز قرار می‌گیرد و کلوز درست در لحظه آخر چرخش توپ را می‌گیرد، آرلوت این لحظه را با عبارات «صدای آهی که از نهاد تماشاگران برآمده می‌توان شنید» و آن را «مثل صدای تایر دوچرخه‌ای که پنچر شده» توصیف می‌کند، که هم نشان‌دهنده تنش و اضطراب فضای ورزشگاه است و هم قدری مضحک است و به او اجازه می‌دهد که از گزارش تا حدی فاصله بگیرد و آن را از منظر خنده‌دار و طنزآلودی مطرح کند. این گزارشگر، یکی دو جمله بسیار قشنگ و پراز احساس هم دارد که درست به همان اندازه جو و فضای خود مسابقه، مهم و دلنشین است؛ یعنی آن جایی که او به برج بلند عجیب و غریب سبک گروتسک اشاره می‌کند که از دوردست به چشم می‌خورد. نحوه توصیف او از آن چه که مشاهده می‌کند، به قدری زیبا و بدیع است که نه تنها آن برج

توجه می‌کنیم.

اما، کلماتی که جان آرلوت به کار می‌برد چگونه و به چه نحو، هم شخصیت او را نشان می‌دهد و هم وقایع و اتفاق‌های داخل زمین را توصیف می‌کند؟ مادر ابتدای قطعه‌ای از گزارش رادیویی او که در اینجا آوردیم، دیدیم که او نحوه دویدن‌ها را به شوخی شبیه دویدن یک ببر توصیف می‌کند و به این ترتیب برای ما چیزی به مراتب، بیشتر از واقعیت عینی دویدن این بازیکن، تداعی می‌کند، زیرا او با به کار بردن کلمه «ببر» و «عالی»، چیزهای زیادی را به عمل دویدن این بازیکن اضافه کرده است و تصویری از یک حیوان وحشی و درنده را مجسم کرده که نه تنها سرعت عمل دارد، بلکه روحیه شکاری نیز دارد. اما در باطن، (هر نوع قلب و تغییر و شوخی که ما از کلمه مورد نظر به دست می‌دهیم) باید نوعی ناهماهنگی وجود داشته باشد تا به چشم بیاید. ما به این تصویرسازی جان آرلوت توجه نخواهیم کرد، اگر در بسیاری مواقع، حال (اتفاقا برعکس)، اصلا دویدنش شبیه ببر نباشد. به این ترتیب می‌بینیم که تشبیه طنزآلود جان آرلوت بیانگر خلاقیت کار گزارشگر و استعداد او برای فعال کردن ذهن مادر مورد چیزهای آشنا از طریق کشف ارتباطات عینی ناآشناست.

ما نظیر همین خلاقیت را در جای دیگر نیز از او مشاهده می‌کنیم؛ یعنی موقعی که جان آرلوت به توصیف پیچیدن باد در برگ درخت‌ها در فاصله‌ای دور می‌پردازد که در

همیشگی این معضل قدیمی فلسفی می‌اندازد که در نهایت چون فقط کلمه‌ها هستند که می‌توانند دنیا را توصیف کنند، پس می‌تواند آن را دروغ هم نشان دهند. به این ترتیب هر چقدر هم که جان آرلوت بخواهد وقایع داخل زمین را درست و عینی توصیف کند، اما آن مسابقه‌ای که شنونده در ذهن خود دارد، کاملاً به قدرت خلاقه ذهن او بستگی دارد و دقیقاً تخیلی است و این مطلب هم که شنونده ترجیح می‌دهد به جای دیدن این مسابقه از تلویزیون، از رادیو به آن گوش دهد، ما را به این نتیجه می‌رساند که شنونده رادیو به تخیل بیشتر از حقیقت، علاقه‌مند است. البته در اینجا ما صفحه تلویزیون را به عنوان صحنه واقعی مسابقه ذکر کردیم، زیرا ظاهراً تصاویر، نشان‌دهنده جریان مسابقه و معرف آن چیزی هستند که در واقعیت و در زمین بازی می‌گذرد، اما در عین حال ما به ندرت از حضور عامل انسانی مربوط به چگونگی پخش بازی آگاهیم؛ مثل محل قراردادن دوربین‌ها، نحوه کارگردانی صحنه‌ها و نظایر آن که همیشه هم در نحوه پخش آن واقعیت، دخیل هستند. ولی در رادیو این واقعیت مسلم که کلمات نمی‌توانند اتفاق‌ها و رویدادهایی را که در زمین جریان دارد برای ما مرئی و هویدا کنند، به ما این مجال را می‌دهد که حضور گزارشگر را بیشتر حس کنیم. گفتنی است که عینیت حضور گزارشگر به اندازه‌ای است که ما به او درست به همان اندازه بازی داخل زمین،



توصیف شده را در مقابل چشمان خود مجسم می کنیم، بلکه آن را از همان منظری می بینیم که آرلوت می بیند. او با استعداد و شم ادبی خود، آن برج را به صورتی کاملاً زیبا و هنری به مسابقه مرتبط می کند. او از مشعل خورشید به محوطه پراز تالو نور و رنگ ورزشگاه می رسد که نه تنها زیبایی تابستان، بلکه حضور رنگ ها و هیجان تماشاگران را نیز نشان می دهد؛ درست مثل صحنه ای از شروع یک جشن که احتمالاً نشانه پیروزی تیم انگلستان در این بازی است. آرلوت این مرحله از بازی را با تشریح خلاصه ای از وضعیت کلوز به پایان می برد، جایی که می گوید: «همه طرفداران تیم انگلستان عاشق او و همه وست ایندیزها تشنه به خون او هستند.» این توصیف همانند سایر توصیف های قبلی او به اندازه کافی باشکوه و جذاب است که در آن واحد، شنونده را هم متوجه موضوع و هم متوجه خلاقیت او می کند.

البته گزارشگرهایی که بتوانند بهتر از آرلوت، آن هم با این مهارت های هنری و ادبی، گزارش بدهند، کم اند. شخصیت آرلوت نه تنها در نوع کلماتی که انتخاب کرده، بلکه در استعدادی که او برای پیدا کردن زبان ارتباطی بین جریان مسابقه و محیط اطراف به کار می برد، تجلی می کند؛ یعنی در استعداد و برای پیدا کردن ارتباطات علی بین آن چه که در بازی می گذرد، ولی تماشاگران متوجه آن نیستند. برای مثال حتی آن کسانی که از طریق تلویزیون، پرتاب توپ از طرف تیموس را دیده اند، ممکن است متوجه این موضوع نشده باشند که توپ حتی تا یک سوم مسافتی که دو بازیکن دویده بودند، جلو نرفته بود. یک تخمین ریاضی که به طور دقیق میزان فشاری را که از دویدن بیش از اندازه بر بازیکنان انگلیسی وارد شده است، نشان می دهد و به این ترتیب مانه تنها با علائم و نشانه هایی سروکار داریم که هیچ شباهت ظاهری به آن چه که دال بر آن هستند، ندارند، بلکه بنا به ذوق گزارشگر و کلماتی که او انتخاب کرده به توصیف ارتباطهایی می پردازند که مشهود نیستند. ممکن است

گزارش، در جایی او از برخورد توپ باران پای کلوز صحبت می کند که او لنگ لنگان راه می رود ولی از مالش پایش اکراه دارد، ممکن است تماشاگر ورزشگاه هم متوجه شده باشد که کلوز آسیب دیده (البته نه آسیب خیلی جدی)، اما در عین حال ممکن است متوجه این مطلب نشود که آرلوت آن را فهمیده و ظاهراً ربطی هم به مسابقه ندارد؛ یعنی این که کلوز از مالش پایش اکراه دارد، در حالی که او شنونده را هم متوجه ارتباط روانی (اکراه کلوز از نشان دادن درد پایش به حال) و هم متوجه ارتباط جسمانی و رقابتی بین این دو بازیکن (یعنی کلوز و حال) می کند. و بالاخره در جایی که آرلوت به تغییر نوع ضربه کلوز بعد از وقت استراحت بین دو نیمه بازی اشاره می کند و اهمیت تاکتیکی این ضربه را ذکر می کند و می گوید کلوز کاملاً وضعیت بازی را درک کرده و تشخیص می دهد، این حرف او در عین حال که تا اندازه ای مبتنی بر مشاهدات

این صحنه را از تلویزیون دیده، اما دیدن صحنه ارتباط را نشان نمی دهد، چون این رابطه در رویدادهای وسط زمین وجود ندارد، بلکه رابطه ای است که گزارشگر و مفسر ورزشی آن را از لابه لای حوادث بیرون کشیده و استخراج کرده است که در نتیجه آن هم حضور خود، هم ذکاوت خود و هم تا حد زیادتری نحوه استفاده و کاربرد خود را از ایهام و ارتباط بین مسائل نشان می دهد. علاوه بر این، مشاهدات پی در پی آرلوت نظیر آن جایی که می گوید: «همه از ترس نفس ها را در سینه حبس کرده اند» و یا «هوا خوب است و اصلاً گرم نیست، اما معلوم نیست این چند نفر بازیکن وسط زمین برای چه اخم کرده اند...» وجود تنش را در میدان بازی بیشتر نشان می دهد و در واقع می گوید که علت این امر چیزی نیست که همین الان در بازی در جریان باشد، بلکه بیشتر مربوط به برد و باخت و نتیجه بازی است. و یا در قسمتی از

عینی اوست، ولی اطلاعاتی را به شنونده منتقل می‌کند که خودش از میان انبوه داده‌های عینی و جزئیات بیرونی (در طول یک مدت زمان معین بازی) استخراج کرده است.

آن چه که آرلوت در اینجا به شنونده انتقال می‌دهد، خیلی بیشتر از آن چیزی است که به وسیله تصاویر انتقال داده می‌شود. او در واقع دارد بازی را از رو می‌خواند. استعداد او در توصیف واقعی که از اساس و ماهیت، تصویری است و همچنین بیان نوع ارتباطی که بین وقایع به ظاهر پراکنده‌ای که قبلاً روی داده، با آن چه که الان روی می‌دهد، نشانه استعداد ذاتی و فطری انسانی اوست. در همه جملاتی که او ادا می‌کند، صرف نظر از آن که چقدر عینی و واقعی به نظر برسد، استعداد و قدرت برقراری ارتباط گزارشگر، کاملاً برجسته و بارز است و به چشم می‌آید. البته نمی‌خواهیم بگوییم که گزارشگرهای تلویزیونی چنین استعداد و قدرتی ندارند، اما آنها چندان از این استعداد خود استفاده نمی‌کنند؛ تنها به دلیل این واقعیت که استفاده از ذوق و خلاقیت گزارشگر، تنها به خود او بر نمی‌گردد، بلکه به رسانه هم بستگی دارد، زیرا بسیاری از حوادث را بیننده خودش هم بر صفحه تلویزیون می‌بیند و نیازی به توضیح گزارشگر نیست، اما در رادیو خلاقیت گزارشگر بارز می‌شود، چون او به جای شنونده، می‌بیند و صحنه‌ها را برای او توصیف می‌کند. توصیف او توسط کلمات صورت می‌گیرد و همین امر، هم خلاقیت او را بیشتر می‌کند و هم باعث می‌شود که گزارشگر رادیو حضوری جامع تر و مؤثرتر از خود در رسانه پخش دهد.

در مورد ضرورت کار یک گزارشگر رادیویی با کلمات، ما یک چیز مسلم را فراموش کرده‌ایم و آن، این است که گزارش ورزشی رادیو به مراتب خودمانی‌تر و صمیمانه‌تر است؛ چون «صدا» دارد. البته گزارش‌های ورزشی روزنامه‌ها نیز خودمانی و صمیمانه است، زیرا توسط اشخاص نوشته می‌شود، ولی ماهیت رسانه

چاپ تا حدی به نوشته‌ها، فضای رسمی می‌دهد. این مطلب درست است که به دلایل مختلف در برنامه‌های خبری رادیو ترجیح داده شود که فضایی رسمی ایجاد شود (این موضوع که ما می‌دانیم خبرها را از رو می‌خوانند، خود واقعی است که نشان می‌دهد این خبرها در جای دیگری و توسط افراد دیگری غیر از گوینده خبر، تولید، تهیه و نظارت شده است و همین باعث می‌شود توجه ما چندان معطوف‌گیننده نشود)، ولی در گزارش‌های ورزشی این فضای رسمی وجود ندارد. گزارشگر فی‌البداهه و تحت فشار ناشی از حوادث زمین بازی و مسابقه که از نحوه حرف زدن و بالا و پایین رفتن تن صدای او معلوم می‌شود و همچنین با غرولند کردن‌ها، زیر لب حرف زدن و یا داد و فریادهایش در لحظه‌های حساس بازی و یا روان حرف زدن و تسلط او بر کلمات و یا مکث‌هایی که در حین گزارش می‌کند، هم ما را نسبت به عینیت و واقعیت مسابقه در حال جریان مطمئن می‌کند و هم نسبت به وجود خود بسیار آگاه و هشیار می‌نماید؛ مثلاً هنگامی که آرلوت می‌گوید: «اه، کلوز بالاخره توانست توپ را از اوت بگیرد» و یا جایی که تیپ می‌زند، ما در عین حال که متوجه اتفاق‌های بازی هستیم، به همان اندازه هم نسبت به استعدادها و قابلیت‌های ذاتی و انسانی گوینده مطلب و یا گزارشگر هشیار هستیم. این هشیاری بادو عامل دیگر نیز تشدید می‌شود: اول آن که گزارشگر باید در تمام طول مسابقه در آن به صورت کامل حضور داشته باشد. او نمی‌تواند صحنه مسابقه را کنار بگذارد و برای خودش صحبت کند (در حالی که گزارشگران تلویزیون می‌توانند، زیرا بیننده در صفحه تلویزیون، جریان مسابقه را می‌بیند)، از این رو بایستی ارتباط خود را با مسابقه (به جز لحظه‌هایی کوتاه و نادر که صدا مفهوم نیست) کاملاً حفظ کند. دوم آن که خود کیفیت ذاتی صدای گزارشگر، همچنین طنین و لحن صدای او، هشیاری ما را نسبت به حضور گزارشگر افزایش می‌دهد. ما در بحث مربوط به اخبار رادیو گفتیم

که به کارگیری زبان رسمی و حرف زدن با زبان معیار، چگونه از میزان توجه به حضور گوینده خبر، کم می‌کند، اما وقتی خودمان قطعه گزارش ورزشی مربوط به جان آرلوت را می‌خوانیم، بایستی کلمات او را پیش خود مجسم کنیم. نه تنها حرف‌ها و بداهه‌گویی‌های او را، بلکه حتی لهجه غلیظ و تند هامپشایی او را هم در ذهن داشته باشیم. به این ترتیب زبان رادیو دارای دو کد و رمز است: یکی «کلمات» که نقش

نبودن شباهت و همانندی بین کلمه‌ها و اشیا و چیزهایی که دال بر آن هستند، این معنی را می‌دهد که هر چقدر هم که حوادث و رویدادهایی که گزارشگر توصیف می‌کند، عینی و واقعی باشد، اما در عمل، این رویدادها بایستی در ذهن شنونده خلق شود.

نمادین و سمبلیک برای اشیا که دال بر آنها هستند، و دیگر «صدا» که به صورت شاخص گوینده، عمل می‌کند. حتی «کلمات» نیز خود با دو نوع کد و رمز عمل می‌کنند؛ یعنی می‌تواند علاوه بر نقش نمادین، شاخص (ایندکس) گوینده هم باشند؛ مثلاً ما در این قطعه انتخابی از گزارش ورزشی جان آرلوت که خواندیم، صدای او را نشنیدیم ولی از نوع لغات و کلمه‌های خاصی که در آن به کار رفته بود (که نشان دهنده سطح سواد و آگاهی، تسلط به زبان گوینده است و از نحوه بیان عاطفی و نظایر آن) می‌فهمیم که این گزارش باید گزارش جان آرلوت باشد. حال اگر کسی

در این مورد شک دارد که کلمات کارکرد شاخصه‌ای نیز دارند، باید بگوییم وقتی ما نوشته‌ای را می‌خوانیم (که آن را قبلاً نخوانده‌ایم)، اغلب با کمی دقت و نکته‌سنجی و درایت در نحوه و شیوه نگارش آن، بعضی ویژگی‌ها و نوع کلماتی که این نویسنده (معمولاً) به کار می‌برد، می‌توانیم تشخیص دهیم که نویسنده آن

کند، تلاش‌های او دو نوع تأثیر نزدیک به هم و همچنین به ظاهر متضاد خواهد داشت: یکی آن که او بالاجبار و ناگزیر در عمل، داستانی از این مسابقه را در ذهن شنونده خلق خواهد کرد و دیگر آن که یک اثر حسی قوی از حضور خودش بر شنونده خواهد گذاشت. در واقع همه ما تا به حال توجه کرده‌ایم که گزارشگرهای ورزشی

محبوبیت و شهرت گزارش‌های ورزشی رادیو، حتی در میان کسانی که به طور معمول در مسابقه‌ها تماشاچی استادیوم هستند و یا آن‌را از تلویزیون می‌بینند، تأیید می‌شود.

در مثالی که آوردیم، می‌توانیم بگوییم که علاقه ما به مسابقه، درست به همان اندازه علاقه و لذتی است که از همراهی با

هر چقدر هم که گزارشگر رادیویی سعی کند تا یک مسابقه را به طور عینی و مو به مو و دقیق گزارش کند، تلاش‌های او دو نوع تأثیر نزدیک به هم و همچنین به ظاهر متضاد خواهد داشت: یکی آن که او بالاجبار و ناگزیر در عمل، داستانی از این مسابقه را در ذهن شنونده خلق خواهد کرد و دیگر آن که یک اثر حسی قوی از حضور خودش بر شنونده خواهد گذاشت.



چه کسی است، زیرا اگر واقعاً چنین خصوصیات کارکردی شاخصه‌ای وجود نداشت، ما هرگز قادر نبودیم که از قطعات کم‌دی «ماکس بیربامبز» که به تقلید از کارهای نویسنده معروف «هنری جیمس» نوشته است، لذت ببریم.

زبان‌شناسان برای این نوع سبک و روش بیان (چه نوشتاری و چه شفاهی)، اصطلاحی دارند که آن‌را «سبک بیان شخصی» می‌نامند.

حال بهتر است آن‌چه را که تاکنون گفته‌ایم، جمع‌بندی کنیم. هر چقدر هم که گزارشگر رادیویی سعی کند تا یک مسابقه را به طور عینی و مو به مو و دقیق گزارش

رادیو کاملاً از گزارشگرهای تلویزیونی متفاوت هستند. صدا و کلماتی که او از رادیو می‌گوید، اولین چیزهایی است که ما مستقیماً آن‌را می‌شنویم و از آن آگاه می‌شویم و در واقع او راوی داستان و تنها منبع واقعی و اصلی این روایت است و از این نظر خالق چیزهایی است که برای ما توصیف می‌کند.

به این ترتیب علاقه ما به این مسابقات از علاقه به خود گزارشگر جدا نیست، گزارشگری که هوش و استعداد خلاق او، شیوه مشاهده و درک و تفسیر او از مسابقه، این گزارش را برای ما به یک مشاهده حسی تبدیل می‌کند. این موضوع به دلیل

جان‌آرلوت می‌بریم. بنابراین رابطه بین گزارشگر به عنوان اجراکننده و شنونده به عنوان گوش‌دهنده، ما را به بحث گزارشگر به عنوان شخصیت و چهره محبوب و شنونده به عنوان رفیق و همراه او در برنامه می‌کشاند. این حس رفاقت و دوستی و همراهی بین مجری و شنونده در برنامه‌های گزارش ورزشی چیز عجیبی نیست، زیرا در همه نوع اجراهای عاطفی در رادیو نیز این حس وجود دارد. ما از اهمیت خاص این حس رقابت برای شنوندگان رادیو موسیقی صحبت کردیم. در همین جا این نکته را هم به آن اضافه

می‌کنیم که ما باید بین دو طیف گسترده مجریان برنامه‌های موسیقی، فرق بگذاریم: یکی آن شخصیت و چهره‌ای که عاطفی است، راحت اجرا می‌کند، فقط اسم آهنگ‌ها را می‌گوید و راجع به آنها خیلی کم توضیح می‌دهد، و دیگر مجریانی که به جای آن که شنونده را بیشتر متوجه خود کنند، به خود موسیقی و معرفی آن می‌پردازند. اما حتی این دسته از مجریان نیز

تفسیرها و گزارش‌های ورزشی رادیو، یک نوع رابطه پیچیده و عمیق بین گزارشگر و شنونده ایجاد می‌کند که می‌توان آن را در سطوح مختلف بررسی کرد و عملکرد آن را دید.

باید در نحوه اجرای برنامه، تمهیداتی فراهم کنند که بتوانند حس همراهی و رفاقت شنونده را برانگیزند، زیرا زبان آنها هرچقدر هم که اسنادی و ارجاعی باشد، بین من و تو و من و شما در چرخش است و به‌طور ضمنی به نحوی «کرداری» و مشوق ایجاد بعضی رفتارها در شنندگان است. به عبارت دیگر در واقع هر مجری برنامه موسیقی می‌گوید: «اینها آهنگ‌هایی هستند که از آنها لذت خواهید برد و حتی خواهید خرید.»، اما در مورد گزارشگرهای ورزشی رادیو، این حضور شخصیتی گزارشگر و رفاقت و صمیمیتی که با شنونده ایجاد می‌کند، از جهتی اعجاب‌انگیزتر است، زیرا ظاهراً این‌طور به نظر می‌رسد که گزارشگر، آن قدر درگیر و گرفتار توصیف مسابقه است که وقت فکر کردن ندارد که چه اثری روی شنونده می‌گذارد.

البته در این جا اضافه می‌کنیم که ما باید بین کلماتی که گزارشگر ورزشی رادیو راحت و بدون قید و به صورت نجوا و

غرولند بیان می‌کند، با کلمات و مطالبی که در اجرای صمیمانه مجریان برنامه موسیقی بر حول محور «من و تو و شما» بین مجری و شنونده برقرار است، فرق بگذاریم.

آخرین نکته مهم در این بحث آن است که هر قدر هم که احساس ما نسبت به شخصیت یک گزارشگر ورزشی در مقایسه با مسابقه‌ای که او توصیف می‌کند، شدید باشد، خود گزارشگر هم به نوعی یک تخیل است. او تنها منبع واقعی و اصلی روایت مسابقه است که از وجود او آگاه هستیم و به عنوان واقعیتی خارجی می‌توانیم به‌طور مداوم صدای او را بشنویم، در حالی که مسابقه‌ای که او توصیف می‌کند خارج از کلماتی نیست که سمبل و نماد حوادث بازی هستند. اما خود صدای گزارشگر نیازی را در ما زنده می‌کند تا او را با تخیل خود و تصویری که از او در ذهن ایجاد می‌کنیم، کامل کنیم. (همان‌طور که توصیف او از جریان بازی باعث می‌شود تا ما مسابقه را در ذهن خود مجسم کنیم و از آن چیزی بسازیم که احتمالاً مشابه با واقعیتی است که در زمین جریان دارد).

«ویلیام هاردکاستل»، مجری قبلی و خوش صدای برنامه «جهان در رأس ساعت یک بعد از ظهر» که تقریباً کمی هم چاق بود، یک بار نامه‌ای از یکی از شنندگان زن دریافت کرده بود که عکسی از او دیده بود. او در این نامه ناراحت و شاک‌ی از این بود که چرا او آن مجری لاغر و خوش تیپ و خوش قیافه‌ای که او در ذهنش تصور کرده بود، نیست. شنونده با شنیدن صدای یک مجری رادیویی نه تنها صورت و ظاهر شکل و اندام او را برای خود مجسم می‌کند، بلکه نوعی شخصیت متعالی متناسب با ظاهری که برای او ساخته نیز به او می‌دهد. سال‌ها قبل، تحقیقی تجربی و آزمایشگاهی درباره همین موضوع صورت گرفت و محققان می‌خواستند تا بدانند که شنندگان تا چه حد و اندازه، دقیقاً می‌توانند شخصیت و خصوصیات مجریان رادیویی را از کیفیت و لحن صدای آنها بشناسند. نتیجه تحقیق نشان داد که این موضوع، به‌نحو بسیار عجیبی از شنونده‌ای به شنونده دیگر فرق

می‌کند و اصلاً هم دقیق نیست.

در این تحقیق آزمایشگاهی و تجربی، مجریان برنامه با کلمات ابداعی خودشان صحبت نمی‌کردند، بلکه برای کنترل متغیرهای آزمایش، همه آنها یک قسمت معین از یک روزنامه را می‌خواندند.

اما در عین حال این موضوع که کلمات مثل صدا که شاخص شخصیت گوینده است، معرف سطح سواد، هوش و شیوه ادراک و... شخص گوینده هم هست، حداقل در گزارش‌های خارج از استودیو کمتر وجود دارد، زیرا عموماً در این گزارش‌ها تمرکز اصلی، همیشه روی خود مسابقه و یا وقایعی مانند مراسم نامزدی سلطنتی و نظایر آن است و به‌این ترتیب توصیف و رفتار گزارشگر آمیخته‌ای، هم از صمیمیت و رفاقت و هم گمنامی و ناشناس بودن است (که هنوز در ارتباطات اجتماعی این نوع آمیختگی غیرعادی و نامعمول است) و همین موضوع این امکان را فراهم می‌کند تا احساس و تصویری کاملاً متفاوت با خود واقعیت آن شخص مجری در شنندگان به وجود آید.

به هر حال نکته مهم این نیست که احساس و تصور یک شنونده تا چه اندازه دقیق و واقعی است، بلکه حقیقت این است که تصور و احساس او کاملاً متفاوت با احساسی است که از دیدن رویارو و مستقیم این شخص و یا حتی از دیدن او بر صفحه تلویزیون به شنونده دست می‌دهد. بنابراین می‌توان این‌طور نتیجه‌گیری کرد که کوشش‌های گزارشگر ورزشی رادیو برای مجسم کردن واقعی و عینی صحنه‌های مسابقه تا آن‌جا که ممکن است، شنونده را در وضعیتی قرار می‌دهد که از یک طرف باید صحنه مسابقه را در ذهن خود بسازد و خلق کند، و از طرف دیگر خود را با نوعی الزام، به همراهی و رفاقت با گزارشگر (که او را هم در ذهن خود مجسم می‌کند) سازگار و منطبق کند. بنابراین سعی و کوشش رادیو برای مواجهه ساختن شنونده با دنیای خارج از استودیو، الزاماً شنونده را به تخیل و تصویرسازی می‌کشاند.

